

تلمیحات و روایات تاریخی در مثنوی یوسف و زلیخای شعله گلپایگانی

عظامحمد رادمش^۱

اردشیر اصلانی^۲

چکیده

تلمیح یکی از بهترین منابع معنی آفرینی در ادبیات فارسی است. تلمیحات موجود در ابیات یا عبارات ادبی، چکیده و عصاره آیات و روایات و داستان‌های تاریخی و مذهبی هستند. لذا برای درک بهتر بیت یا عبارتی که حاوی تلمیح است، بایست آیات و احادیث، داستان یا مثل مورد اشاره را به تمامی دانست.

شعله گلپایگانی از شاعران اوایل دوره بازگشت است که در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری در گلپایگان اصفهان زندگی می‌کرده است. وی یکی از تواناترین مقلدان نظامی گنجوی در سرودن منظومه‌های بزمی و عاشقانه است. نظر به پیروی شاعر از سبک شعر نظامی از نظر بلاغت ادبی هم تحت تأثیر او بوده است و در اشعارش صور خیال و آرایه‌های دیگر به خصوص تلمیح جایگاه خاصی دارد. بنا به گفته خود شاعر در اشعارش از اوان کودکی در مکتب خانه تحت تعلیم استادان زادگاهش درس قرآن آموخته و سایر علوم رایج آن زمان از قبیل صرف و نحو، معانی و علوم دینی را نزد پدرش - که شخصی عالم و دانشمند بوده است - فرا گرفته است. با بررسی تلمیحات در اشعار وی می‌توان به تأثیر زیاد آیات و احادیث - که حاکی از آگاهی و مأنوس بودن او با کتاب مبین و سخنان ائمه (ص) بوده است - پی برد. در این پژوهش تلمیحات وی در مثنوی یوسف و زلیخا که بالغ بر ۴۷۰۰ بیت است بررسی شده تا میزان کاربرد و تأثیر پذیری از آیات قرآن، احادیث نبوی، حوادث تاریخی و داستان پیامبران فراهم شود.

کلید واژه‌ها

شعله گلپایگانی، نظامی گنجوی، یوسف و زلیخا، تلمیح، قرآن و احادیث.

^۱ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، اصفهان، ایران

^۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، اصفهان، ایران، ardeshiraslani@gmail.com

مقدمه

بررسی اندیشه‌های شاعران از زوایای گوناگون قابل توجه است. منابعی که آنها درونمایه شعر خود را از آنجا گرفته‌اند، در شناختن اندیشه‌ها و افکار و عقاید آنها اهمیت بسزا دارد. قرآن کتاب دینی و اعتقاد نامه همه مسلمانان جهان است. قرآن شریف این کتاب حکمت و هدایت نظر به تعالی انسان‌ها از خاک تا افلاک دارد و اساسا آمده است که آدمیزادگان را از مغاک شهوات پست حیوانی به اوج افلاک و سفرهای علوی و آسمانی برساند. کتابی که با گذشت هزار و چهار صد سال، با زندگی آنان عجین شده و گویی با رنگ و پوست و خون آنان درهم آمیخته. لذا خواندن، درک مفاهیم و آموزش این کتاب بزرگ به منزله زیستن و حیات دوباره ما با قرآن است. همچنین احادیث یعنی سخنان پیامبر^(ص) و داستان زندگی آنها که دومین چشمه جوشان معارف اسلام است، از سوی مسلمانان هر چند فروتر از کلام خدا اما فراتر از کلام مخلوق شمرده می‌شود و چون سخنان این بزرگواران همراه با ظرافت بلاغی و زیبایی هنری یکسره حکمت و معرفت است و شرح بسیاری از احکام و معارفی را در بردارد که در قرآن به اشاره از آنها یاد شده است و برای مسلمانان گنجینه گرانبهایی به شمار می‌آید و باید برای حفظ و گردآوری آن از هیچ کوششی دریغ نکرد. قرآن این کتاب بزرگ آسمانی و احادیث تاثیرات فراوانی روی همه چیز داشته است. یکی از بارزترین این موارد تاثیر آنها بر سروده‌های شاعران و نوشته‌های نویسندگان و دبیران است و همه می‌دانند که بسیاری از ابیات و عبارات این بزرگواران را «اشاره»، «تلمیح»، «اقتباس»، «تضمین»، «تحلیل آیات»، «قصص» و «تمثیل»‌های گوناگون این کتاب مبین و سخنان پیاپی و معصومین تشکیل می‌دهد و همه این بزرگواران خود اعتراف کرده‌اند؛ «هر چه دارند همه از دولت قرآن است». شاعران مایه‌هایی از آموخته‌ها و دانسته‌های خود را بر می‌گیرند، آنها را در کارگاه سرایش خویش با رنگ و آبی از عاطفه و خیال در می‌آمیزند و از آنها نقش رنگین و تابلوهایی را برای خواننده و شنونده می‌سازند. لذا با توجه به تعالیم و آموزه‌های دین مبین اسلام بر ذهن و ضمیر شاعران، شناخت و بررسی میزان اثرگذاری قرآن و احادیث معصومین^(ع) به عنوان دو منبع اساسی در اشعار شاعران مهم و نقشی برجسته خواهد داشت. آنچه که در پی می‌آید، کوششی است در مورد بازتاب نور آفتاب قرآن کریم، احادیث نبوی و داستان پیامبران در اشعار شعله گلپایگانی است. او بیشتر اشعار خود را بر اساس قرآن و احادیث و روایات اسلامی سروده است. در زیر علاوه بر معرفی شاعر که از شاعران گمنام دوره صفویه بوده و در عین حال از همه علوم قرآنی، از قرائت و تفسیر گرفته تا کلام و فلسفه و عرفان بهره داشته است، کوشش می‌شود تا دیگران را با چشمه‌ای دیگر از زیبایی‌های ادبی جهان که با تلمیح به آیات قرآن و احادیث و داستان زندگی پیامبران و معصومین آراسته شده، آشنا کنیم.

احوال شاعر

ملا (میرزا) مهدی شعله گلپایگانی متخلص به «شعله» از شاعران اوایل دوره بازگشت ادبیاست که در نیمه دوم قرن دوازدهم در گلپایگان اصفهان زندگی می‌کرده است. از زندگی شخصی و احوال وی از قبیل نسب، نام پدر، فرزندان، شغل و معاصرینش اطلاعات دقیقی در دست نیست. محمد تقی مذهب‌بی در کتاب تذکره الشعراء گلپایگان وی را از شاعران و بزرگان آن خطه (گلپایگان) نام برده و عنوان کرده: «چون مدتی از عمر خود را در غربت از جمله اصفهان و بروجرد اقامت داشته، وی را اصفهانی معرفی کرده‌اند.» (مذهب‌بی، ۱۳۸۰: ۱۹۷). حتی نویسنده مجمع الفصحا به نقل از آتشکده آذر به اشتباه احوال او را با سید طیب شعله اصفهانی از شاعران عصر صفویه در هم آمیخته است (هدایت، ۱۳۴۰: ۵۶۲). عبدالرسول خیامپور نیز در رساله یوسف و زلیخای خود از شعله گلپایگانی در بین شاعران و مثنوی‌سرایان یوسف و زلیخا نام برده است (خیامپور، ۱۳۳۹: ۵۲). با مذاقه در اشعار شاعر می‌توان دریافت که از اوان کودکی در مکتب‌خانه، تحت تعلیم استادان زادگاهش درس قرآن آموخته و علوم دیگر آن زمان از قبیل صرف و نحو، معانی و علوم دینی را نزد پدرش که شخصی عالم و دانشمند بوده، فراگرفته است. وی از تمام علوم رایج در

زمان خویش بهره برده و خوشه چینی کرده است؛ زیرا عقیده داشته است که باید از تمام علوم، به اندازه حاجت آموخت و همه وقت انسان صرف یاد گرفتن یک علم خاص نگردد.

| | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| شدم در خدمت استاد تسلیم | به وقت کودکی از بهر تعلیم |
| دو سالی عمر، صرف درس قرآن | به مکتب‌خانه کردم از دل و جان |
| ز هر نوعی علومم کرد ارشاد | پدر کز من درودی بی حدش باد |
| مرا آموخت رسم نکته دانی | ز صرف و نحو و آیات معانی |
| ز هر خرمن نمودم خوشه چینی | پس آنکه از برای علم دینی |
| به قدر حاجت از هر فن بیاموز... | به تعلیم علوم ای دانش افروز |
| که شناسی تو از علم دگر حرف | ...مکن در خط چنان اوقات خود صرف |

(شعله، ۱۳۹۱: ۴۶۷۶-۴۶۷۲)^۱

مذهب رسمی ایران در دوران زندگی شاعر، شیعه اثناعشری بوده است. شعله گلپایگانی نیز از این امر مستثنا نبوده و از پیروان همین مذهب بوده است. وی شیعی مذهب و فردی معتقد، متدین و پای‌بند به شریعت اسلام بوده است به طوری که در جای جای اشعارش این اعتقادات مذهبی او روشن و مشهود است. شعله در ابتدای منظومه، قبل از پرداختن به اصل داستان یوسف و زلیخا، اشعاری در توحید، نعت رسول اکرم (ص) و ستایش حضرت علی (ع) سروده و سپس در ابیاتی امامان شیعه را ستوده است.

آثار شاعر

در قرآن کریم از داستان یوسف با تعبیر «احسن القصص» یاد شده است. (یوسف/۳) شعله گلپایگانی نیز به پیروی از قرآن قصه یوسف و زلیخا را از بهترین قصص دانسته است:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| گرفتم خامه از موی زلیخا | سخن کردم ز حسن یوسف انشا |
| که تفسیر قصص را احسن است این | ز نقل دیگران مستحسن است این |

(۴۰۳-۳۹۵)

وی به استقبال خمسه نظامی رفته است و خمسه‌ای سروده که یکی از دفاتر خمسه‌اش همین منظومه یوسف و زلیخای اوست بر وزن مفاعیلن مفاعیلن فاعولن، که تعداد ابیات آن بالغ بر چهار هزار و هفتصد بیت است. اما خود شاعر تعداد ابیات آن را چهار هزار و چهارصد و چهل و چهار بیت ذکر کرده است.

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| ز سیر معنوی در خلوت دل | مرا یک چله گشت این فیض حاصل |
| گرفتم چون عدد از نظم اشعار | چهل صد با چهل ده هم چل و چار |

(همان: ۴۶۹۹-۴۶۹۸)

از وی منظومه دیگری به نام مثنوی «رعنا و زیبا» بر جای مانده است، بالغ بر دو هزار و صد و پنجاه بیت که در دوران استادی و پختگی شاعر رقم خورده و شامل رباعی، غزل، مقدمه مرد کرمانی، مقدمه زن قاضی، مقدمه زن محتسب، مقدمه زن شهنه، تمه روایت و غزل است. یک نسخه از آن در کتابخانه شخصی مرحوم ابراهیم دهگان در شهر اراک موجود است. مثنوی دیگر این شاعر «مکر زن» نام دارد مشتمل بر ۱۲۰ بیت که یک نسخه از آن در کتابخانه مفاخر شهر اراک مضبوط است. یکی دیگر از

^۱ - در ارجاع های پس از این، تنها به ذکر شماره بیت منظومه یوسف و زلیخا بسنده می‌شود.

منظومه‌های او چاه وصال (لیلی و مجنون) است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی ملک در شهر تهران نگهداری می‌شود. متأسفانه از منظومه دیگر وی اثری در دست نیست.

تلمیحات شاعر در مثنوی یوسف و زلیخا شامل اشارات به آیات و قصص قرآنی، احادیث نبوی، داستان پیامبران و حوادث و شخصیت‌های تاریخی و مذهبی می‌شود که به ترتیب برای هر کدام از آنها نمونه‌هایی در زیر خواهیم آورد. وی به دلیل آشنایی و تسلط کامل به زبان عربی، آیات قرآنی و احادیث معنوی و استفاده به جا و فراوان از آن‌ها ابیاتی پرمغز و استوار سروده‌است.

آیات و مضامین قرآنی

از آنجا که شعله گلپایگانی انسانی شیعه مذهب، دیندار، معتقد و آشنا به سخن خدا بوده است در اشعارش اشاره به آیات قرآنی به وفور دیده می‌شود که حاکی از انس و الفت شاعر با کلام حق تعالی است.

از آن آتش ز عدلت رو نتابم که دانم مستحق آن عذابم
ولی از بخششت باشد امیدم که از لا تقنطوا دادی نویدم
(همان: ۹۳ و ۹۴)

تلمیح دارد به آیه: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ. (زمر/۵۳) (بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است).

در ابیات فوق شاعر با تاسی از قرآن کریم با این که خود را گناهکار و مستحق عذاب الهی می‌داند، ولی از رحمت و بخشش خداوند رحیم ناامید نیست. چرا که در خود قرآن به صراحت یأس و ناامیدی از درگاه خدا به عنوان کفر مطرح شده است. ... وَلَا تَيَاسُوهُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ. (یوسف/۸۷) از رحمت خدا نومید مباشید زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.

ملائک را رسید از عالم هوش خطاب جاعل فی الارض در گوش
(شعله، ۱۳۹۱: ۴۱۴)

که تلمیح است به کریمه معروف: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. (بقره/۴۱۴): و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

خداوند آدم را در زمین خلیفه خود قرار داد، از این رو به آدمی خلیفه زاده می‌گویند (شمیسا، ۱۳۷۸: ۶۹). خاقانی در این باره گوید:

هم خلیفه است از محمد هم زحق، چون آدمش سرّ ائی جاعل فی الارض درشان آمده
(خاقانی، ۱۳۱۶: ۳۷۳)
زمین را از خلافت تختگه ساخت لوای علم الاسما برافراخت
(شعله، ۱۳۹۱: ۴۱۶)

که از آیه برگرفته شده است:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. (بقره/۳۱): و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید.

زانگشتش چو شق شد ماه تابان گرفت انگشت عبرت را به دندان

(همان: ۱۳۲)

که تلمیح است به آیه: أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ. (قمر/۱): نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه. در بیت بالا شاعر به «شَقُّ الْقَمَر» (شکافتن ماه) یکی از معجزات رسول اکرم^(ص) اشاره می کند که آن را به درخواست قوم خویش و از جهت ایمان آوردن آنها ماه را در وسط آسمان به دو نیم کرد. ولی در عوض آنها از هوای نفس پیروی کردند. او را ساحر خوانده و نبوتش را تکذیب کردند. «معجزه دستش آن بود که به ماه اشارت کرد، بشکافت.» (سورآبادی، ۱۳۴۷: ۴۱۸).

«برخی گفته اند که هر نیمه ماه در آستین حضرت فرو رفت و از گریبان او برآمد.» (شمیسا، ۵۲۴: ۱۳۷۸).

گاهی می کرد مه را خرقة سازی گاهی می کرد با مه خرقة بازی

(نظامی، ۱۳۸۸: ۳۵۸)

در بیت فوق خرقة سازی ماه کنابه از شق القمر و خرقة بازی اشارت است به معجزه پیغمبر که ماه را از آسمان فرود آورد و در خرقة خود پنهان ساخت.

رسیدش از لَعْمَرُک تاج بر سر ز يُعْطِیک فِتْرَضِی حَلَه در بر

(شعله، ۱۳۹۱: ۲۱۷)

مصراع نخست اقتباس است از آیه: لَعْمَرُکَ إِنْهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (حجر/۷۲): به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردان بودند. شیخ عطار در اسرارنامه در وصف تاج لعمرک گوید:

درآمد گیسوی مشکین گشاده به سر تاج لعمرک بر نهاده

(عطار، ۱۳۳۸: ۱۳)

مصراع دوم: وَلَسَوْفَ يُعْطِیکَ رَبُّکَ فِتْرَضِی. (ضحی/۵): و بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی.

محمد^(ص) سرو قد باغ کونین کمان ابروی بزم قَاب قَوْسِین

(شعله، ۱۳۹۱: ۱۱۸)

بیت تلمیح است به آیه: فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى. (نجم/۹) تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد. در این سوره خداوند به نام اختر که همان قرآن است سوگند یاد می کند، قرآنی که از طریق وحی به پیامبر اسلام^(ص) نازل شد و فرود آمد. شاعر در مصراع دوم ماهرانه و بسیار لطیف کمان ابروی ممدوح را با حَم و قوس کمان به کار برده است. پیغمبر در شب معراج بسیار به خدا نزدیک شد. (ثُمَّ دَنَى) به طوری که فاصله او به اندازه دو کمان بلکه کمتر بود.

در تفسیر طبری آمده است: "شب معراج پیغامبر علیه السلام با حق تعالی نزدیکتر بود از آن که دو کمان بر هم نهاده باشد و نیز از آن نزدیکتر بود که گفت او ادنی. (طبری، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۷۶۸)

خواجوی کرمانی در منظومه همای و همایون گفته است:

حیبی که مقصود کونین اوست کمان ابروی قاب قوسین اوست

(خواجو، ۱۳۴۸: ۴)

به موسی آن ید بیضای اکرام کلیم الله طور دین اسلام

(شعله، ۱۳۹۱: ۲۷۳)

بیت بالا هم اشاره دارد به یکی از معجزات حضرت موسی(ع) که دست راستش را در بغل خود فرو می‌برد و چون بیرون می‌آورد مثل ماه تمام می‌درخشید. ید بیضاء در مصراع نخست به این شکل در قرآن نیامده است، ولی مفهوم چند آیه از آن استنباط می‌شود. وَتَزَعُ يَدَهُ إِذَا هِيَ بَيْضَاءٌ لِلنَّاطِرِينَ. (اعراف/۱۰۸): و دست خود را [از گریبان] بیرون کشید و ناگهان برای تماشاگران سپید [و درخشنده] بود.

و هم به کرامت و بزرگی او در مقام سخن گفتن با حق تعالی. کلیم الله در مصراع دوم لقب حضرت موسی(ع) است که بیت تلمیح دارد به آیه:...وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا. (نساء/۱۶۴): و خدا با موسی آشکارا سخن گفت.

خودم برگزیدم، نه دیگران را؟ (با تو هم سخن شدم و تو به مقام کلیم الله نایل شدی). موسی علیه السلام عرض کرد: نه، راز این مطلب را نمی‌دانم! خداوند، به او وحی کرد: ای موسی! من بندگانم را زیر و رو (و بررسی کامل) نمودم در میان آنها هیچ کس را در برابر خود، متواضع تر و فروتن تر از تو ندیدم.

یا موسی اِنَّكَ صَلَّيْتَ، وَصَعْتَ خَدَّكَ عَلَى التُّرَابِ؛

ای موسی! تو هرگاه، نماز می‌گزاری، گونه خود را روی خاک می‌نهی و چهره‌ات را روی زمین می‌گذاری. (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۳). به این ترتیب، در می‌یابیم که عالی‌ترین مرحله عبادت بندگان، کوچک نمودن خویش در برابر خدا است.

احادیث

علاقه و ارادت خاص شاعر به پیامبر اکرم و امامان شیعه در سراسر اشعارش نمایان است. وی در ابتدای منظومه یوسف و زلیخا قبل از پرداختن به اصل داستان، اشعاری در توحید، نعت رسول اکرم، و ستایش حضرت علی سروده و سپس در ابیاتی امامان شیعه را ستوده است.

عطایش خواست کز روی مدارا نماید گنج مخفی آشکارا

(شعله، ۱۳۹۱: ۱۱۳)

«گنج مخفی» ترجمه شده «کنزاً مخفياً» در حدیث معروف «كُنْتُ كَنْزاً را آفرید تا از طریق آنها ظهور یابد و شناخته شود. حضرت مولانا در دو بیت حدیث فوق را بسیار لطیف اقتباس و تبیین کرده مخفياً فأحببتُ أن أعرِفَ فَخَلَقْتُ الخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ» است. (من گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق کردم انسان را تا شناخته شوم). خداوند که گوهر بی بدیل و ارزشمند و پنهان بود، می‌خواست که جلوه (تجلی) کند و خود را بنمایاند به همین خاطر انسان را آفرید تا از طریق آنها ظهور یابد و شناخته شود.

تو می‌دانی ندارد جز تو کس راه بر ایوان رفیع لی مع الله

(شعله، ۱۳۹۱: ۱۸۳)

مصراع دوم بیت، برگرفته شده است از حدیث معروف از نبی اکرم(ص):

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتِي لَا يَسْعُنِي فِيهِ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مُقْرَبٌ: مرا با خداوند حالتی است که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل نمی‌تواند آن را تحمل کند.

به دانش مخزن سرّ خدا تو در شهر علوم مصطفی تو

(همان: ۲۶۸)

تلمیح است به روایتی است از پیامبر اکرم(ص) که فرمودند: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ.

من شهر علمم و علی در آن شهر است. هر که دنبال علم است، باید از این در وارد شود.

این روایت نشان دهنده فضیلت بسیار بالای امیرالمؤمنین^(ع) است. و معنای آن این است که اگر چیزی به نام تفسیر قرآن داریم، اگر چیزی به نام اعتقادات داریم، اگر چیزی به نام احکام و اخلاق داریم همه و همه باید از وجود مقدس امیرالمؤمنین^(ع) و سایر ائمه^(س) سرچشمه بگیرد و همه‌ی این‌ها نیز به پیامبر اکرم^(ص) برمی‌گردد.

داستان پیامبران

شعله در اشعارش به زندگی و و داستان‌های رایج اکثر پیامبران که در قصص قرآنی و دینی ذکر شده است، به طرز ماهرانه‌ای اشاره کرده است که این اشارات بیانگر عشق و علاقه او به بزرگان دین و آشنایی کامل با تاریخ و حوادث زندگی آنان است.

رسول هاشمی کز معجز او شده بریان مسمايش سخنگو

(شعله، ۱۳۹۱: ۱۳۲)

در باره معجزات حضرت ختمی مرتبت آورده‌اند که بزغاله‌ای بریان و مسموم پیش وی آوردند. لقمه‌ای از گوشت آن حیوان خورد و دست باز کشید. صحابه علت را جویا شدند، فرمود این بزغاله به من گفت که گوشت مرا مسموم کرده‌اند تا تو را بدان بکشند (شمیسا، ۱۳۷۸: ۵۲۱).

به غار انزوا از حکم باری نمود عنكبوتش پرده داری

(همان: ۱۳۴)

در هنگام هجرت پیامبر از مکه به مدینه، پیامبر و ابوبکر صدیق از ترس کافران در غار ثور پنهان شدند و از این رو به ابوبکر یار غار می‌گویند. سپس عنكبوت بر در آن غار تار تنید و کیوتری در آنجا تخم نهاد. وقتی که کافران در تعقیب به در غار رسیدند و تار عنكبوت را دیدند، با خود گفتند مدت‌هاست که کسی در این غار داخل نشده است (شمیسا، ۱۳۷۸: ۵۲۵). برخی به جای کبوتر فاخته گفته‌اند: «عنكبوت پیامد و بر در آن غار تنید و فاخته پیامد آنجا آشیانه نهاد، تا کافران به جای نیارند که کسی در آن غار رفته است.» (سورآیادی، ۱۳۴۷: ۱۲۲).

به حکمش سوسمار از روی تحقیق رسالت‌های او را کرده تصدیق

(همان: ۱۳۵)

در احوال پیغمبر ما آمده است که سوسمار با او تکلم کرده و رسالت پیامبری او را تصدیق کرده است. خلاصه داستان آن به شرح زیر است: «عربی سوسماری را شکار کرده بود که به خانه برد. در راه به اجتماع مردم برخورد و علت را سوال کرد. گفتند که محمد^(ص) دعوی پیغمبری کرده است. اعرابی به نزد محمد^(ص) رفت و گفت به تو ایمان نمی‌آورم مگر که این سوسمار به راستی تو گواهی دهد. پیغمبر به سوسمار گفت به سوی من بیا. سوسمار به سوی پیغمبر رفت و به حضرت نگریست. پیغمبر فرمود: یا ضبّ من ربّک؟ سوسمار جواب داد خدای کاینات. پیغمبر فرمود: و منّ انا یا ضبّ؟ سوسمار گفت محمد بن عبدالله. پیغمبر فرمود که را عبادت می‌کنی؟ سوسمار گفت خدا را و تو را. و اعرابی اسلام آورد.» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۵۲۳).

بساط درس چون ادريس برچيد به جایش نوح آن اسباط درچيد

(همان: ۴۴۹)

«ادريس از پیامبران بنی اسرائیل است که علم نجوم از معجزات اوست. کشف علم حساب و رمل را نیز به او منسوب کرده‌اند. گویند از طوفان نوح خبر داده و نخستین کسی است که با قلم خط نوشته است. در وجه تسمیه او نوشته‌اند: به سبب تدریس زیاد به ادريس معروف شده است.» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۰۰).

بيت بالای شعله گلپایگانی هم مضمون است با بيت زیر از جامی:

چو شد تدریس ادريس آسمانی به نوح افتاد دین را پاسبانی

(جامی، ۱۳۷۸: ۵۹۸)

به را غار بر جای پیامبر همی خوابیدی و کردی فدا سر
(شعله، ۱۳۹۱: ۲۷۳)

بیت فوق تلمیح دارد به داستان ليله المبيت و آن شبی است که سران قریش تصمیم گرفتند در آن شب حضرت محمد^(ص) را به قتل برسانند، از هر قبیله فردی انتخاب شود و شبانه به خانه پیامبر هجوم برند تا او را از میان بردارند و بدین ترتیب هم از تبلیغات او آسوده می‌شدند و هم خون پیامبر در میان قبایل عرب پخش می‌شد و خاندان و بستگان پیامبر نمی‌توانستند با تمام قبایلی که خون او را ریخته بودند مبارزه کنند. فرشته وحی، پیامبر را از نقشه پنهانی مشرکان آگاه ساخت و دستور هجرت از مکه به مدینه را به او از طرف خداوند ابلاغ کرد. شب مقرر فرا رسید. مکه و محیط خانه پیامبر^(ص) در محاصره کامل بود. علی^(علیه السلام) به امر پیامبر در بستر آن حضرت خوابیده بود و پارچه سبز رنگی را که هنگام خواب پیامبر به روی خود می‌کشید به روی خود کشیده بود. مأموران با شمشیرهای برهنه به طور دسته جمعی به خانه پیامبر هجوم آوردند اما وقتی وارد خوابگاه پیامبر شدند، حضرت علی^(ع) را بجای پیامبر یافتند خشم و تعجب سراپای وجود آنان را فرا گرفت.

چو همراهان همه ماندند صف محمد ماند و میکائیل رفرف
(همان: ۲۷۳)

بیت اشاره دارد به داستان عروج پیامبر به آسمان‌ها به همراه تعدادی از فرشتگان مقرب که او را تا مرحله‌ای از این سفر همراهی کردند، سپس مقرر گردید که ادامه راه را به تنهایی ادامه دهد. پیامبر در شب معراج برای رفتن به آسمان سوار بر اسبی به نام براق شد که برخی به جای براق رفرف گفته‌اند. و عده‌ای نیز رفرف را تختی دانسته‌اند که حضرت رسول^(ص) در شب معراج بر روی آن نشست.

چو طوفان اجل بر نوح پرداخت به گرداب فنایش کشتی انداخت
(شعله، ۱۳۹۱: ۲۷۳)

بیت بالا اشاره دارد به داستان طوفان نوح، که در تورات و قرآن به حضرت نوح^(ع) نسبت داده شده است. به همین دلیل مسیحیان، مسلمانان و یهودیان از آن با نام طوفان نوح یاد می‌کنند. این داستان، یک داستان رایج در بین ملت‌های باستانی، سامی و آریایی است. نظیر این داستان در اوستا، کتاب‌های هندو، متون قدیم یونانی، و حماسه گیلگمش آمده است. قدیم‌ترین نوشته‌ای که تاکنون درباره داستان طوفان به دست آمده، سنگ‌نبشته‌هایی است که از سومریان و بابلیان باستان یافت شده است.

ز دیوانش سلیمان مهر دادی به آن شوکت به کویش خاکساری
(همان: ۲۵۵)

بیت بالا تلمیح دارد به داستان حضرت سلیمان^(ع) از پیامبران بنی اسرائیل که بر طبق روایات اسلامی حدود هفتاد سال سلطنت کرده است. گویند بر تمام جن و دیو و انسان و جانوران حاکم بوده و باد نیز مسخر وی بوده است. دلیل اصلی این حکومت و پادشاهی او وجود انگشتری سلیمان بوده است که روزی توسط دیوی زشت رو به نام صخرجنی ربوده شده است و مدت چهل روز به جای سلیمان سلطنت کرده است.

ماجراها و شخصیت‌های تاریخی و مذهبی

شعله در اشعارش از شخصیت‌ها و ماجراهای تاریخی به عنوان نمونه برای عبرت و تعلیم خوانندگان بسیار استفاده می‌کند. و از ذکر داستان‌ها و اشخاص تاریخی و مذهبی که جنبه نمادین و اساطیری به خود گرفته اند بسیار کمک گرفته است و این اشارات به شخصیت‌ها و ماجراهای تاریخی و مذهبی را به صورت زیبا و ماهرانه به تصویر کشیده است.

یکی را از اناالحق بسته بر دار یکی را ساخت از حسرت دل افکار
(همان: ۱۴)

بیت اشاره دارد به داستان حسین بن منصور معروف به حلاج از عارفان مشهور ایران زمین که انالحق می گفت و بدین سبب او را به دستور حامد بن عباس وزیر مقتدر عباسیان در بغداد به دار آویختند. گویند دست و پایش را بریدند و جنازه اش را سوزاندند و خاکسترش را در دجله ریختند (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۳۳).

حلاج به معنی پنبه زن است. عطارنیشابوری در تذکره الاولیاء در شرح حال او می نویسد: او را حلاج از آن گفتند که یک بار به انبار پنبه برگذشت، اشارتی کرد و در حال دانه از پنبه بیرون آمد و خلق متحیر شدند (عطار، ج ۲: ۱۱۷).

به شیرین جلوه اش فرمان فرستاد که بر کن بیستون کوه فرهاد

(همان: ۳۹۱)

بیت تلمیح دارد به ماجرای عشق خسرو و شیرین که نظامی گنجوی داستان آن را در حدود شش هزار و پانصد بیت به نام طغرل بن ارسلان سلجوقی سروده است. «این مثنوی داستان عشق خسرو و پرویز پادشاه ساسانی به شیرین شاهزاده ارمنی است که در کتاب های گذشتگان مانند: المحاسن، والاضداد، غرراخبارملوک الفرس و شاهنامه فردوسی ... آورده شده، اما این داستان تغییراتی یافته و بعد به دست نظامی رسیده است.» (زنجان، ۱۳۸۴: ۲۷). فرهاد نیز که از قهرمانان معروف این داستان است به عنوان رقیب عشقی خسرو وارد داستان شده و سخت دلباخته و عاشق شیرین می شود، ولی به آرزوی خود نمی رسد. خسرو که رقیب فرهاد در عشق شیرین است با او عهد می کند که اگر فرهاد کوه بیستون را بکند، شیرین را به او وامی گذارد. فرهاد در آرزوی وصال شیرین به کندن کوه مشغول می شود و از این رو به کوهکن مشهور است. و در نهایت جان خود را برسر این کار (عشق شیرین) از دست می دهد. و تیشه او (تیشه فرهاد) سخت معروف است.

به حسن دختر ترسای گفتار خیالم همچو صنعان شد گرفتار

(همان: ۳۳۲)

شعله در این بیت به داستان معروف شیخ صنعان و دختر ترسای اشاره می کند. شیخ صنعان از عارفان بزرگ مکه بود که گویند چهارصد مرید داشته است. شبی در خواب می بیند که در روم بتی را سجده می کند. درمی یابد که خداوند می خواهد او را در معرض قرار دهد. به همین خاطر به همراه تعدادی از مریدانش به روم رفته و در آنجا عاشق دختر ترسای می شود. سرانجام دختر ترسای به او می گوید اگر می خواهی به وصال من برسی باید دست از مسلمانی برداری، زَنار ببندی، بت را سجده کنی، باده بنوشی و قرآن را بسوزانی. شیخ تسلیم او شده و تلاش مریدان هم در اصلاح کار او نتیجه ای ندارد. در نهایت زمانی که شیخ مشغول خوبانی برای دختر ترسای بوده است یکی از مریدان پیغمبر را خواب می بیند و از او شفاعت شیخ را می خواهد. پیغمبر ادر خواب به او اشاره می کند که شیخ حال خویش را باز جسته است.

دوباره مسلمان می شود و دختر ترسا هم در پی او مسلمان می شود.

از این پیمانانه جانم جرعه نوش است در این بتخانه آزر بت فروش است

(همان: ۴۰۲)

آزر در قرآن مجید نام پدر ابراهیم است: و اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمٌ لِّاِيْمِهِ اٰزْرَ... (انعام/۴۰)، ولی در بعضی از روایات از او به عنوان عموی پیامبر نام برده شده است. در تاریخ آمده است که ابراهیم فرزند تارخ بوده است و آذر عموی ابراهیم می باشد. تارخ خود مردی موحد و خداپرست بوده است. گویا در میان اقوام سامی رسم بر این بوده و هست که عمو را وقتی سمت سرپرستی داشته باشد، پدر می خوانند. به نظر می رسد ابراهیم تحت تکفل آذر بوده و لذا در قرآن به هنگام خطاب ابراهیم به نسبت داده شده است. پیشه او بت تراشی بوده است و از این رو به او نَجَّار و درودگر گفته اند. علاوه بر بتگری به نقاشی هم معروف بوده است.

نتیجه

ادبیات فارسی بهترین جلوه‌گاه تجلی و تأثیر قرآن، احادیث نبوی و روایات اسلامی است، که این موضوع با نگاهی گذرا به آثار بزرگان شعر و ادبیات، تأیید و استوار می‌گردد. بسیاری از اشارات و عبارات، تعبیرات و استدلال‌های شاعران از کتاب مبین، و احادیث نبوی و داستان پیامبران گرفته شده و در آثار آنها آموزه‌های قرآنی و دینی در قالب تلمیح، اقتباس و تضمین به وفور یافت می‌شود. از مجموع بررسی‌های فوق پیرامون تلمیحات در اشعار شعله گلپایگانی چنین استنباط می‌شود که آیات قرآنی و احادیث نبوی قصص و داستان‌های پیامبران تأثیر و جایگاهی خاص دارد، که این امر ناشی از دینداری و اعتقادات مذهبی شاعر است. علاقه خاص شاعر به رسول اکرم (ص)، حضرت علی (ع) و ائمه معصومی (ع) موجب شده است که اشاره به نام و داستان زندگی آنها در اشعارش به وفور یافت شود.

منابع

۱. قرآن کریم، (۱۳۸۱) ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی، تهران.
۲. جامی، نورالدین عبدالرحمن، (۱۳۷۸) **مثنوی هفت اورنگ**، مقدمه از اعلا خان افصح زاد و تحقیق و تصحیح جابلقا دادعلیشاه، تهران: میراث مکتوب.
۳. اسماعیلی، اسماعیل، (بی تا)، (۱۳۷۷)، **تفسیر امثال القرآن**، تهران، اسوه.
۴. حلبی، علی اصغر، (۱۳۷۲)، **تجلی قرآن و حدیث در ادبیات فارسی**، تهران: اساطیر.
۵. خاقانی شروانی، افضل الدین، (۱۳۱۶)، **دیوان اشعار**، مصحح علی عبدالرسولی، تهران: وزارت فرهنگ.
۶. خواجه‌ی کرمانی،... (۱۳۴۸)، **همای و همایون**، مصحح کمال عینی، تهران: بنیادفرهنگ.
۷. خیامپور، عبدالرسول، (۳۹۱۳)، «رسالة یوسف و زلیخا»، **مجله ادبیات دانشگاه تبریز**، ش. ۵۲.
۸. راشد محصل، محمدرضا، (۱۳۸۹)، **پرتوهایی از قرآن و حدیث در ادب فارسی**، مشهد: آستان قدس رضوی.
۹. رجایی، محمدخلیل، (۱۳۵۹)، **معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع**، شیراز: دانشگاه شیراز.
۱۰. ستاری، جلال، (۱۳۷۸)، **پژوهشی در قصه شیخ صنعان و دختر ترسا**، تهران: مرکز، چاپ اول.
۱۱. سوراآبادی، عتیق بن محمد، (۱۳۴۵)، **تفسیر قرآن کریم**، عکس نسخه خطی، تهران: بنیاد فرهنگ.
۱۲. شعله گلپایگانی، ملامهدی، (۱۳۹۱)، **مثنوی یوسف و زلیخا**، پایان نامه کارشناسی ارشد، اردشیراصلائی، دانشگاه آزاداسلامی واحد قائم شهر.
۱۳. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۸)، **فرهنگ تلمیحات**، تهران: فردوس .
۱۴. طبری، محمدبن جریر، (۱۳۳۹)، **ترجمه تفسیر طبری**، مصحح حبیب یغمایی، ۷ جلد، تهران: دانشگاه تهران.
۱۵. فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۴۷)، **احادیث مثنوی**، تهران: امیرکبیر.
۱۶. مذهبی، محمدتقی، (۱۳۸۰)، **تذکره الشعرا گلپایگان**، قم: سلمان فارسی.
۱۷. موذنی، علی محمد، (۱۳۷۵)، **در قلمرو آفتاب** (مقدمه‌ای بر تأثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی)، تهران: قدیانی.
۱۸. نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف، (۱۳۷۶)، **خسرو و شیرین**، تصحیح و شرح برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۹. نیشابوری، ابواسحاق، (۱۳۸۴)، **قصص الانبیاء**، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۰. هدایت، رضا قلی خان، (۱۳۴۰)، **مجمع الفصحا**، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر.
۲۱. همایی، جلال الدین، (۱۳۷۷)، **فنون بلاغت و صناعات ادبی**، تهران: هما.